

داستان تیمور قان بن جیم گیم بن قویلا قان  
ابن تولوی خان بن چینگیز خان  
و آن داستان بر سه قسم است

شاه  
قسم اول

در تقریر نسب بزرگوار او و شرح و تفصیل خواتین و شعب  
فرزندان او که تا غایت وقت منشعب گشته اند و صورت مبارک او  
و خاتونش و جدول شعب فرزندان.

قسم دوم

در مقدمه جلوس او و صورت تخت و خواتین و شهزادگان و  
امرا در حال جلوس او <sup>بر</sup> سریر قسانی و بعضی حکایات که از  
ابتدای عهد [همایون] او باز که مؤید باد تا غایت وقت حادث  
شده، و بعضی جنگها و فتحهای او که معلوم شده.

قسم سوم

در سیر و اخلاق پسندیده او و مثلها و بیلیگها و حکمهای نیکو  
که گفته و فرموده و بعضی حکایات و حوادث که در آن ملک واقع  
گشته از آنچه در دو قسم سابق داخل نیست و متفرق و نامرتب  
هرکس و هر کتاب معلوم می شود.

### قسم اول از داستان تیمور قآن

پسرزاده قوبیلای قآن در تقریر نسب او و شرح و تفصیل  
خواتین و شعب فرزندان او که تا غایت [وقت هستند و]  
منشعب شده اند و صورت مبارک او و جدول شعب فرزندان او

- ۵ تیمور قآن که او را اولجایتوقاآن نیز می گویند و بسیار سال  
سایه عدل و انصاف او بر [سر] کافه خلایق پاینده باد پسر  
چیم گیم بن قوبیلای قآن بن تولوی خان بن چینگگیز خان است از  
خاتون بزرگین او کوجین خاتون در وجود آمده، در [هوکار] پیل  
[که سال گاو باشد] موافق سنه [ثلاث و ستین و ستمائه] او را  
۱۰ خواتین و قومایان بسیار هستند لیکن بواسطه بعد مسافت و انسداد  
راهها تا غایت وقت اسامی ایشان معلوم نگشته. خاتون بزرگترین  
را بولوغان خاتون می گویند از استخوان [بایاوت] و از او یک پسر  
دارد تاشی طایشی نام، و پسری دیگر دارد مقابکین نام، [از خاتونی  
دیه ۲. و جدول شعب فرزندان و نبیرگان او بر این نمط است که  
۱۵ اثبات می آید. /

### قسم دوم از داستان تیمورقان

در مقدمه جلوس او و صورت تخت و خواتین و شهزادگان  
و امرا در حال جلوس او بر سریر قانی و بعضی حکایات  
و حوادث که از ابتدای عهد همایون او باز که مؤبد و  
مخلد باد تا غایت وقت واقع شده و فتحها و جنگهای او  
۵ آنچه معلوم گشته است

### مقدمه جلوس مبارک او

چون قوبلایقان در مورین پیل که سال اسب است موافق سنه  
ثَلَاثَ وَ تِسْمِیْنِ وَ سِتِّمِائَه درگذشت، خاتون بزرگ پسر او جیم گیم  
که مادر تیمورقان بود همان زمان به اتفاق امرای بزرگ بایان را  
۱۰ بر عقب تیمورقان روانه گردانیدند تا او را از حالت قان اعلام  
داده باز آورد تا بر تخت پادشاهی نشیند. و تا مدت یکسال که  
تیمورقان آنجا رسید، گوکجین خاتون مهمات و مصالح ملک را  
می ساخت.

چون او به مبارکی برسد قورپلتائی بزرگ شد و از عمان او  
۱۵ گوکچو و طوغان و برادرانش کمالا و بیسون تیمور و ابن عم او  
آنندۀ اوغول پسر ینگقالا و پسران اغروچی تیموربوقا و ایچیل  
بوقا و امرای بزرگ چون بایان چینگسانگک و اوچاچار نویان و  
توقتاق و اولوگک و اولجسائی چینگسانگک و آلتون چینگسانگک و  
داشمن آقا و چیرقلان و نالغو و انبائی / از تنگقوت؛ و باورقه [از]  
۲۰ اوزوغ ایشیگه و قوتوقو چینگسانگک از قوم تاتار و آرقسون ترخان

چینگسانگ از اوزوغ بادای؛ و خواتین [چون] تمبوی خاتون و دخترش یکجین خاتون و منزپتای و کوجین خاتون و بولوغان خاتون و دیگر شهزادگان و امرا و خواتین که بر شمردن جمله تدری و اطنابی دارد تمامت حاضر شدند.

۵ و میان تیمور قآن و برادرش کملا که به سال از او بهتر بود بواسطه تخت و پادشاهی منازعت و مقاتلی ظاهر شد. کوجین خاتون که بغایت عاقله بود و کافیه با ایشان گفت که سچن قآن یعنی قوبلای قآن فرموده است که هر که بیلگ چینگگیز خان نیکوتر داند او بر تخت نشیند. این زمان شما هر یک بیلگ او بگوئید تا بزرگان که حاضراند ببینند که کدام بهتر می داند.

۱۰ تیمور قآن چون بغایت فصیح و مقرر است بیلگهای نیکو به آیالغو پاکیزه تقریر می کند؛ و کملا چون پاره لکنتی دارد و در آن باب او را نصایبی کامل نه، در مباحثه از وی فروماند. همگنان باتفاق آواز بر آوردند که تیمور قآن بهتر می داند و نیکوتر تقریر می کند، سزاوار تاج و تخت او است؛ و در شهر کیمین قو در [شهر]... ییل [موافق] سنه [آریغ و تسعین و ستمانه] او را به مبارکی و طالع سعد بر تخت قآنی نشاندند و عادات و رسوم که در این باب معهود است به تقدیم رسانیدند.

## حکایت ترتیب مصالح مملکت فرمودن قسآن و فرستادن شهزادگان و امرا به اطراف /

چون از کار طوئی و عشرت فارغ شدند و آنچه رسوم تهنیت است به اقامت رسانیدند. قسآن روی رای مبارک را به ترتیب کار لشکر و مملکت آورد و شهزادگان و امرا را جهت ولایات و اطراف ۵ معین گردانید و وزرا و اصحاب دواوین را تعیین فرمود؛ و برادر مهتر خویش کملأ را از اموال موروث پدری نصیبی کامل بداد و به جانب قراقروروم که حدود یورتها و اوردوهای چینگگیزخان است [فرستاد]؛ و لشکریهای آن حدود در حکم او کرد و ولایات قراقروروم و چیناس و شپباوچی و اون و کلوران و کم کیمچپوت و سلینگه و ۱۰ قایلایی تا حدود قیرقیز و غروق بزرگ چینگگیزخان که آن را بوزقان قالدون می خوانند تمامت او می داند؛ و اوردوهای بزرگ چینگگیزخان برقرار آنجا اند و او محافظت می نماید؛ چهار اوردوی بزرگ و پنج دیگر که تمامت نه باشد آنجا می باشند؛ و هرکس را آن جایگه راه نبود چه نزدیک غروق است و صورتهای ایشان ۱۵ ساخته، همواره بخورات و غوالی می سوزانند.

و کملأ نیز آنجا جهت خود بتخانه ای ساخته است، و شهزاده آنده را با سر لشکر [و اولوس] خویش فرستاد به ولایت تنگقوت و شهزاده کوکچو و گورگوز را که داماد قسآن است به سرحد قایدو و دوا فرستاد، و طوغان را با لشکری بهم نامزد منزی فرمود تا ۲۰ محافظت آن دیار می کند؛ و امیر اجیتی را با لشکرش به سرحد قراخوجه فرستاد؛ و راه صاحب دیوانی برقرار بر بایان فینجان مقرر داشت؛ و چون لقب سید اجل پیش تازیکان خود اعتباری تمام داشت و مغول نیز دیده بودند که وزیر بزرگ را به آن لقب

می‌خوانند، نزد ایشان آن لقب معتبرترین القاب و اسامی است؛ بدان سبب که بایان فِتْجَانْگَکَ را از راه اعتبار و تمکین سید اجل خواندند؛ و این زمان وزیر بغایت بزرگ و ممکن است؛ و به اتفاق اُولُجَائِی تَرْخَان و یَکَه فِتْجَانْگَک و طُویْنَه و عبدالله فِتْجَان و امیر خواجه سَمی و قطب‌الدین سَمِجِنْگ و مسعود لَنْجُون کارهای ۵ [بزرگ] دیوانی می‌سازند و به تدبیر امورِ ممالک اتفاق می‌کنند؛ والسلام.

حکایت شهزاده آنند، پسر مَنگَقَلان بن قُوبِلای قآن  
که در ولایت تَنگَقُوت پادشاه است و مسلمان شده و ذکر  
بعضی احوال آن ولایت و شرح حال مملکت او

۱۰

شهزاده آنند پسر مَنگَقَلان است که مَنگَقَلان پسر سوم قُوبِلای قآن بود [برادر مَهر تُوْمُغان که او را شهزادگان که در چِرِپْک دفع قایدو مصاحب او بودند مخالفت کرده بگرفتند و پیش اوروغ جوچی فرستادند؛ و چون تُوْدَامُونْگَک پادشاه آن اُلوس شد او را ۱۵ تمهید عذر کرده با پیش قُوبِلای قآن فرستاد و هم بدان نزدیکی درگذشت]. بعد از وفات قُوبِلای قآن.

تیمور قآن لشکری که قُوبِلای قآن به مَنگَقَلان داده بود و ولایت تَنگَقُوت که به وی تعلق می‌داشت برقرار به آنند ارزانی داشت. و تَنگَقُوت مملکتی بزرگ با طول و عرض است و به زبان ختایی آن را خُواشی گویند یعنی رودخانه بزرگ مغرب؛ و جهت ۲۰ آنکه آن ولایت بر جانب غربی ختای افتاده پیش ایشان به این اسم موسوم شده. و شهرهای بزرگ آنجا که تختگاه پادشاهان ایشان می‌باشد بدین تفصیل است: کِیْنْجَانْفُو، قَمْجِیُو، اِرْقَسِی، خَلْجَان،

اَقْبَالِیغ؛ و در آن ملک بیست و چهار پاره شهر بزرگ است و اکثر اهل آنجا مسلمان اند و [لکن] بر زیگران و دهاقین ایشان بت پرستانند و اشکال ایشان به ختاییان ماننده؛ و پیش از این مال به پادشاهان ختای می دادند؛ و شهرهای ایشان را نامهای ختایی نهاده اند و آیین و رسوم و یاساق و یوسون ایشان بهم ماننده ۵ [است].

و پدر آنندَه مینگقان را چون فرزند کمتر می زیست، آنندَه به مسلمانی ترکستانی مهتر حسن آقناچی نام سپرد تا پیورود. و زن آن مرد زلیخا نام او را شیر بداد و بدان سبب مسلمانی در دل او راسخ و مستحکم / شده و قرآن آموخته و خط تازپکی بغایت نیکو ۱۰ / 433 می نویسد، و همواره روزگار او به طاعات و عبادات مصروف می گرداند، و قرب صد و پنجاه هزار لشکر مغول که به وی تعلق می دارد اکثر را مسلمان گردانید.

و سَرْتاق نام از امرای [او که] منکر اسلام بود به بندگی قاآن رفت و شکایت کرد که آنندَه همواره در مسجد می باشد و به نماز و ۱۵ [روزه و] قرآن خواندن مشغول؛ و بیشتر مغول بچگان را سنت کرد و اکثر لشکر را در اسلام آورد. قساآن از آن حکایت بغایت برنجید و چپر قلنگ و چپر تقو را که برادران اند و مقدم قوشچیان بفرستاد تا او را از طاعت و عبادت منع کند؛ و مسلمانان را از پیش او باز دارند و بر سجنه بت و بخور سوزانیدن در بتخانه تهییج ۲۰ کنند، آنندَه انکار کرد و نشنید و گفت: [بت] مصنوع آدمی است چگونه سجده او کنم؟! آفتاب که آفریده خدای بزرگ است و جان عالم جسمانی و سبب حیات و نمای حیوان و نبات هم روا ندارم او را سجده کردن، پس چگونه صورتی مجسم که آدمی ساخته سجده کنم؟! [من] سجده کسی را کنم که مرا و قاآن را آفریده. ۲۵

قآن از آن [سخن عظیم] در خشم شد و فرمود تا او را محبوس کردند؛ و او همچنان بر اسلام و ایمان نصر و ثابت بود و می گفت پدران ما همه موحد بودند و خدای را به یگانگی می دانستند [و می پرستیدند]، لاجرم به برکت آن اعتقاد نیکو خدای قدیم همه روی زمین را به ایشان ارزانی داشت و ایشان را پادشاه و سرور آدمیان گردانید تا سربلند و گردن افراز شدند و هرگز بت را سجده نمی کردند. قآن او را حاضر گردانید و پرسید که اگر خوابی دیده ای یا الهامی روی نموده یا کسی ترا به مسلمانی رهنمایی کرده بگو تا مرا نیز رهنمایی کند. آئنده گفت: خدای بزرگ مرا رهنمایی کرده است به معرفت خود. قآن گفت: ترا آن راه دیو نمود. جواب داد که اگر مرا دیو راه نمود، غازیان را که آقای من است که راه نمایی کرد؟! قآن خاموش گشت و فکری می کرد.

کُوجَیْ خاتون به طریق نصیحت با وی گفت که دو سه سال است تا بر تخت نشسته ای و ملک هنوز قرار نگرفته، و آئنده لشکر بسیار دارد و تمامت آن لشکرها و اهل ولایت تَنگقُوت مسلمان اند و منکر این حال، و به ولایت یاغی نزدیک، مبادا [که] دل دگرگون کند؛ الزام او را مصلحت نیست، خود داند با مذهب و ملت خویش. قآن دانست که آن نصیحت از روی اشفاق است، او را بیرون آورد و دلداری کرد و استعالت و تشریف داد، با سرلشکر و مملکت تَنگقُوت فرستاد و هرچند آئنده از کودکی باز مسلمانی در خاطر داشت و می ورزید، لیکن غلو و مبالغه در آن باب وقتی کرد که شنید که پادشاه اسلام غازان خُلِدَ مُلْکُهُ مسلمان و موحد و پاک دین بیقین شده و در ایران زمین تمامت مُغولان را مسلمان گردانیده و بتها را شکسته و بتخانه ها خراب کرده، او نیز به تقلید او در تقویت دین اسلام کوشید. و از حال آئنده و لشکر او قیاس می توان کرد



که عماق‌ریپ در آن ولایتها کار مسلمانی به کمال برسد و به حکم [قرآن]: **يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا**، گروه گروه درآیند و مسلمان شوند و مؤمن و موحد و پاک‌دین گردند.

و پسران و پسرزادگان مهتر حسن مذکور هندو و دولت‌شاه و

- حمید و جمال آقا و محمد آقّاچی تمامت معتبر و معظم‌اند و بعضی ۵  
از ایشان پیش مادر تیمور قآن مقرب، و در تقویت دین اسلام می‌کوشند. و بعد از این حال در آن چند سال آنّده به اسم قورپلتائی به خدمت قآن رفت و او را عزیز و موقر داشت، و او مسلمانی را اظهار تمام کرد. و چون قآن اسلام پادشاه اسلام غازان خان خلد مُلکُ شنید پسندیده داشت و گفته آنّده در مسلمانی پیرو غازان ۱۰  
گشته است، او نیز چنانچه خاطرش خواهد مسلمانی کند، چه اندیشه کردم مسلمانی راهی و دینی نیکو است. بدان سبب آنّده در مسلمانی زیادت کوشید [و مبالغت تمام کرد] و دیگر باره با سر مَلِكُ تَنگقوت و لشکر آمد و آن را بکلی او می‌داند؛ و هر چند نواب و بپتکچیان قآن بر سر تمغاها آنجا می‌باشند، لیکن اکثر مال [آنجا] ۱۵  
در وجه لشکر او صرف می‌شود و زیادت چیزی به دیوان نمی‌رسد. و این زمان سرتاق نیز [که] منکر اسلام بود و ایفاق آنّده مسلمان شده، و از امرای بزرگ او یکی او است و یکی دیگر منگلی نام / که او نیز مسلمان است.

/434

- و آنّده این زمان همانا سی ساله باشد، تمام گندم‌گون است و ۲۰  
ریشی سیاه دارد و بالایی کشیده و تمام گوشت؛ و او را پسری است اوروگ تیمور نام، و در اولوس خویش بر تخت پادشاهی مستقر و متمکن، و در اوردوهای او مساجد زده و همواره به قرآن خواندن و عبادت مشغول [است]. بعد از جلوس مبارک تیمور قآن به مدت چهار سال دوا پسر براق با لشکری بهم به قصد ۲۵

پادشاه زادگان و امرای مذکور که سرحد ممالك [تیمور] قآن می‌دانند روانه شد؛ و چنانکه عادت لشکر باشد در هر شبیه‌ای قراولی نشسته و از شبیه‌آجیقی و چوبائی که در منتهی حد غربی‌اند تا شبیه موقلی که به جانب مشرق است یامها بسته و پیگان نشسته، و در آن وقت به یکدیگر خبر فرستادند که سیاهی لشکر می‌نماید. ۵ و اتفاقاً شهزادگان کُورکچو و جُونگقور و نَنگِیادائی جمع شده بودند و طوئی کرده، به عسرت و شراب مشغول، شب‌هنگام خبر رسید و ایشان مست و بی‌هوش افتاده [بودند] و برنتوانستند نشست. کُورکُور کُورگان داماد تیمور قآن با لشکر خویش برنشست و ۱۰ علی‌الفور یاغی برسید. و چون ایشان احوال نموده بودند و بعضی لشکرهای دست راست و چپ بی‌خبر و راه دور، بهم نپیوستند، و دُوا [پسر براق] با لشکر خویش بر کُورکُور افتاد، و یا او زیادت از شش‌هزار مرد نبود، طاقت مقاومت با دوا نداشت، منهزم شد و روی به کوهی نهاد. یاغی بر عقب او برفت، او را ۱۵ پگرفتند و خواستند که بکشند. گفت من کُورکُورام داماد قآن و امیر لشکر.

دوا فرمود تا او را نکشند [و نگاه دارند]. و منهزمان لشکر با پیش قآن رفتند، و کُورکُچو عم قآن چون به جهت احوال به لشکر نرسیده، [ترسیده] در گوشه‌ای محترز و متوقف می‌بود. چند نوبت ۲۰ او را طلب داشتند و نمی‌آمد. آخر الامر قآن شهزاده آجیقی را فرستاد تا او را استمالت داده بیاورد. و چون لشکر گریخته به بندگی قآن رسیدند، از آن امرای گریخته، جُونگقور و نَنگِیادائی را گرفته و بند کرده، و فرمود که چگونه تهاون نموده‌اید [و تعلل جایز داشته‌اید]؟! و چون لشکر گریخته و دوا با لشکر خود در آن ۲۵ حدود بود، هم در آن حال شهزادگان یوبوقور و اولوس بوقا و امیر

- دُورْدَقَه که در چاغ قُوبیلای قَاآن گریخته پیش قایدو رفته بودند و قایدو ایشان را پیش دُورْدَقَه فرستاده، در آن وقت کِنْگَاج کرده از دُورْدَقَه برگردیدند و با دوازده [هزار لشکر] به جانب تیمور قَاآن آمدند. و چون قَاآن شنید که ایشان می‌رسند اعتماد نکرد. چه دُورْدَقَه يك نوبت در چاغ قُوبیلای قَاآن باز آمده بود و شهزادگان مذکور را با خود برده، بدان سبب چیرَتَقُو و مبارکشاه دامغانی و سائوق را با آچیقی بهم برابر فرستاد تا ایشان را بیارند.
- یُوبُوقُور و دُورْدَقَه هردو رسیدند و اولوش بوقا را با خانه‌ها بهم در حدود قراقوروم بگذاشتند تا آهسته بر عقب می‌آمد.
- قراقوروم را غارت کرده بازار و انبارها را به تاراج داد. چون به ۱۰ بندگی قَاآن رسیدند او را در گناه آورد که بر سر مرقد چینگگیز خان چنین حرکتی کرده‌ای، و او را مقید و محبوس گردانید. او عذر آورد که گریخته آنجا رسیدم و لشکر دُورْدَقَه بر عقب می‌آمد، با ما آمیخته شدند و غارت کردند. عذر مسموع نیفتاد. طایکی خساتون آسوتاه و پسر او خیشنگ که قَاآن با ایشان بنایت به عنایت بود، ۱۵ اولوش بوقا [را] برادر آسوتای شفاعت کردند و اولوش بوقا را خلاص دادند، لیکن بر وی اعتماد نکرد و به هیچ جنگی نفرستاد و فرمود که ملازم تخت باشد. و یوبوقور را بناخت و فرمود که او را گناهی نیست؛ و با امیر دُورْدَقَه در خشم بود و فرمود که او را به یاسا رسانیدند، چه [او] دو نوبت گریخته است.
- ۲۰ او بگریست و گفت از قُوبیلای قَاآن بترسیدم و بگریختم، و مادام که آنجا بودم هرگز به جنگ نرفتم و قصد لشکر قَاآن نکردم. و چون تیمور قَاآن قَاآن شد، این زمان که فرصت یافتم با این شهزادگان کِنْگَاج کرده آمدم و لشکری زیادت از آنچه برده بودم آوردم به نیت آنکه کوچ دهم؛ اگر مرا سیورغامپشی فرماید تا ۲۵

همین لشکری که آورده‌ام و دیگر لشکر که فرماید برگیرم و از عقب دُوا بروم و مجازات آنچه رفته به تقدیم رسانم، و ممکن که کُورگُوز را باز توانم ستد. امرا آن سخن را عرضه داشتند و شفاعت کردند. قآن / نیز از سرگناه او درگذشت و فرمود که برود؛ و 435/ ۵  
 با لشکری مرتب او را روانه گردانید و فرمود که یُوبُوقور نرود، و او نیز شفاعت کرد و گفت که ما جهت کُوج دادن آمده‌ایم تمامت متعلقان ما اینجا باشند و ما برویم، چه بر احوال [آن] ملک و لشکر واقفیم، باشد که به دولت قآن [مکافات] آن قضیه به جای آوریم. یُوبُوقور را نیز تشریف داد و دلداری کرد و باتفاق روانه شدند. ۱۰

و دُوا باستظهار [آنکه] يك لشکر را زده، از سر فراغت آهسته آهسته می‌رفت به اندیشه آنکه به او دُوهای خود رود، و لشکر را به شیب‌ها و سرحد‌های آنده و آجیقی و چوکائی که به حدود قراخوچه‌اند بفرستد، بر ایشان هجوم کرده بفرماند و ۱۵  
 بگریزند. در این حال که لشکر از هم جدا می‌شدند بر کنار آبی بزرگ که از آن خواستند گذشت. یُوبُوقور و اُولُوس بوقا و دُورقه ناگاه درآمدند و دُوا و لشکرش را بزدند و بسیاری را بکشتند و بسیاری را غرقه گردانیدند، و هرچند سعی نمودند کُورگُوز را به دست نتوانستند آورد، لیکن داماد دُوا... نام را بگرفتند و مظفر ۲۰  
 و منصور مراجعت نمودند. قآن ایشان را بناخت و سُیورغامپیشی فرمود. بعد از آن امرا اندیشه کردند که داماد او را رها کنند تا باشد که او نیز داماد قآن را بازفرستد. و در آن چند روز از نزد دُوا ایلچیان آمدند و پیغام آوردند که ما کاری کردیم و مکافات یافتیم؛ اکنون کُورگُوز پیش ماست و داماد ما پیش شما و کُورگُوز ۲۵  
 نیز نوکری به ایشان فرستاد و پیغام داد که به سلامت لیکن نوکر

ندارم و بی‌برگت و نوا، دو سه نُوکر و چیزی جهت من بفرستید.  
 چهار امیر از آن او با مال و نعمتی فراوان روان گردانیدند با  
 داماد دُوآ بهم، تا آنجا رسیدن ایشان کُورگُوز را کشته بودند و  
 بهانه آوردند که ما او را پیش قایتُو فرستادیم و او در راه وفات  
 یافت. والسلام.

۵

### حکایت مصاف دادن لشکر قان با لشکر قایتُو

و دُوآ دو نوبت و زخم رسیدن به قایتُو و هلاک او بدان  
 و بعد از آن [بایان] پسر قونچی که از اُزوغ اُورده بود و  
 این زمان پادشاه اولُوس است و از جمله عمزادگان او کُویُلُک یاغی  
 شده و التجا به قایتُو و دُوآ کرده و چند نوبت میان ایشان جنگ ۱۰  
 افتاد چنانکه در داستان جُوچی خان شرح داده شد. ایلچی به خدمت  
 قان فرستاد که لشکر شما از آنجا بیکبار برنشینند و از طرف  
 شرق شاه بدخشان که همواره از ایشان در زحمت است، و از طرف  
 غرب لشکر پادشاه اسلام خَلد مُلُکُ هرآینه مدد کنند و از جوانب  
 دُوآ و قایتُو را در میان گیریم و بیکبارگی تدارک این کار کنیم. ۱۵  
 چون آن کینگاچ در خلوت می‌کردند، کُوکچین خساتون مادر قان  
 گفت: در ممالك خِتائی و نَنگیاش اولُوس ما بسیار است و ولایت  
 قایتُو و دُوآ [دور]، اگر [تو] برنشینی مدت یک دو سال باید تا  
 آن کار به یکسو شود، مبادا که در میانه خللی ظاهر گردد که تدارک  
 آن به روزگار دراز نتوان کرد. حالی صبر باید کرد و جواب بر آن ۲۰  
 جمله فرستاد که ما بر این سخن‌ایم، منتظر اعلام می‌باشید. از آن  
 جهت توقفی نمودند.

بعد از آن به دو سه سال در شهر سنه... لشکر [قان] بدان

عزیمت متوجه قایدو و دُوا شدند و به طرفی که به قایدو نزدیک بود روانه گشتند [و بهم رسیدند] جنگی سخت کرده، قایدو را زخم زدند و لشکر او را به هزیمت کردند. چون دُوا دورتر بود، بعد از چند روز برسید و دیگر باره مصاف دادند و جنگی سخت کردند و دُوا را نیز زخم زدند، و قایدو به آن زخم که خورده بود ۵ نماند؛ والسلام.

### حکایت خیانت امرا و وزرای قآن

در باب جواهر و مرصعات که از بازرگانان خریده بودند

436/

و شفاعت کردن تنبّه بَغْشی / و خلاصی دادن ایشان را

تَنْبَه بَغْشی [تبتی] که در داستان قُوبِلای قآن شرح احوال او داده شد پیش تِیمور قآن نیز بغایت معتبر است و از جمله حکایات اعتبار او یکی آنکه وقتی بازرگانان جواهر و مرصعات بسیار آورده بودند و به قآن می فروختند، امرا و وزرا و دلان حاضر شدند و به مبلغ شصت تومن بالش قیمت کردند و بها از خزانه ۱۵ بستند؛ و تجار قرب پانزده تومن از آن جمله بر امرا و وزرا خرج کردند؛ و امیری بود که او را مُقْبِل فَنجَان می گفتند. پیش از آن دیگر امرا عرضه داشته او را معزول گردانیده بودند، و قآن او را به راه تُوْتَاوُلِی که به زبان ختایی لِنْگَ قِش گویند نصب گردانیده بود؛ و دو دلال بودند که دلان دیگر ایشان را به کاری ۲۰ نمی گذاشتند. آن دو دلال با آن امیر گفتند که آن مرصعات زیادت از سی تومن نیرزد.

مُقْبِل آن سخن را عرضه داشت. فرمان شد تا نوبت دیگر قیمت کنند. شهاب الدین قُنْدُزِی را که چینگسانگ شهر خینگسائی بود و

معزول گشته حاضر گردانیدند و به سی تومن قیمت کرد. قآن فرمود تا بازرگانان و دلان را بگرفتند. ایشان معترف شدند که هر امیری را چند داده اند. بدان سبب امرا و وزرا را نیز بگرفتند، و دوازده نفر بودند. دَاشَمَن چینگسائنگ و طوینه و سازبان و پیغمپش و تکه فنجان و عیسی فنجان کلمچی و باینچار برادر بایان ۵ فنجان و شمس الدین قندزی و چهار فنجان دیگر تمامت را در دیوان خانه در شینگ [در] زندان کردند و حکم شد که تمامت را بکشند.

خاتونان و متعلقان ایشان به شفاعت پیش کوکچین خاتون رفتند، و او سعی نمود تا ایشان را خلاص دهد، میسر نشد. بعد از ۱۰ آن به تنبه بخشی التجا نمودند و اتفاقاً در آن چند روز ستاره ذذوابه برآمده بود. بدان سبب تنبه بخشی پیش [تیمور] قآن فرستاد. جهت یالبارمیشی ذذوابه تیمور قآن آنجا رفت. بخشی گفت که چهل زندانی را خلاص می باید کرد، و بعد از آن گفت صد زندانی دیگر را می باید بخشید؛ و بدان سبب ایشان رهایی ۱۵ یافتند. بعد از آن عرضه داشت تا شاه یرلیغ به معالک روانه گردانید.

قآن هفت روز در بتخانه یالبارمیشی کرد، آنگاه بیرون آمد و آن جماعت را با سر آشغال و اعمال خویش فرستاد؛ و اتباع و اشیاع ایشان جمله شادمان گشتند، لیکن سی تومن [بالش] بهای ۲۰ مرصعات که زیادت داده بودند بازستند، والسلام.

## قسم سیوم

در سیر و اخلاق پسندیده او و مثلها و بیلگه‌ها و حکمهای  
 نیکو که گفته و فرموده و بعضی حکایات و حوادث که در  
 آن ملک واقع گشته از آنچه در دو قسم سابق داخل نیست  
 و متفرق و نامرتب از هر کتاب و هر کس معلوم شده. /

۵